

نه اسباب شامش میانه جاست
که روزی محالست خوردن

یکی شست زن نخت روزی شد
رجه شکم کل کشیدی رشت

که از صفای پی نیکو نیست
رشته من که بر او پوسین
چه بودی که پام درین کان کل
بیکجی من در رمی ارکام دل

که از کار پیوسته کردی
دین را با من درین
که پیوسته منوع بود
کسان بچند پیوسته

بدم از پشته زانی روزگار
کشش صلب با عالم خیره کش
که از جنت شوریده و سرس
که از دیدن پشته پشته

که از کار پوسین
بیکجی من در رمی ارکام دل

که از کار پیوسته کردی
دین را با من درین

که از دیدن پشته پشته
بیکجی من در رمی ارکام دل

بناک اندر شش عقد بکس
که ای خوابه بانی نوای ساز

عظام ز نخل ان بو پسین پخت
و بان بی زبان بند می گفتار

شیدم که روزی زین برف
کمرهای ندان من در خسته

عزم و سادمانی نماید
جاری عمل ماند و نام نیاید
که رمی پاره در پشته
بیکجی من در رمی ارکام دل

بیکجی من در رمی ارکام دل
بیکجی من در رمی ارکام دل

بیکجی من در رمی ارکام دل
بیکجی من در رمی ارکام دل

مکن بخت بر ملک و جاه و جسم

که پیش از تو بود سپت بعد تو هم

خداوند دولت غم دین جوزد

که دنیا بھر حال می کند

نخواهی که ملکیت براید هم

غم ملک و دین جوزد باید هم